

ماجرای مرگ قتل دختر بچه دو ماهه به دست پدر مشهدی

زن جوان با مراجعه به دادسرای جنایی تهران مدعی شد ۱۵ سال قبل همسرش در مشهد دختر دو ماهه شان را به قتل رسانده است. اما این مرد پس از بازجویی آزاد شد.

زن جوان به بازپرس جنایی گفت: شوهرش کودک دو ماهه را خفه کرده است اما وی از ترس تهدیدات همسرش تاکنون سکوت کرده بود.

باتوجه به حساسیت ماجرا، به دستور بازپرس محسن مدیر روستا از شعبه ششم دادسرای امور جنایی تهران تحقیقات در این خصوص آغاز شد و کارآگاهان اداره دهم پلیس آگاهی پایتخت وارد عمل شده و مرد جوان را بازداشت کردند. آرش ۳۸ ساله زمانی که در مقابل بازپرس جنایی قرار گرفت منکر قتل شد. و ادعا کرد بچه اش به خاطر بیماری فوت شده و جواز دفنش را نیز گرفته است. باتوجه به تحقیقات صورت گرفته از سوی بازپرس جنایی،

آرش آزاد شد.

مرد ۳۸ ساله راز اختلاف با همسرش را فاش کرد و گفت: فقط ۱۵ سال داشتم که ازدواج کردم. از این زندگی ۴ دختر و یک پسر دارم.

چه اتفاقی برای دختر افتاد؟ زمستان سال ۸۲ بود که دخترم تشنج کرد. آن زمان زینب دو ماه زیدتر نداشت. وضع مالی مان خیلی بد بود و در مسافرخانه زندگی می کردم. زمانی که زینب در بیمارستان بستری شد برای اینکه توانایی مالی مان خیلی پایین بود من و سه فرزندم شب ها در حرم امام خمینی(ره) می خوابیدیم. تا اینکه دکتر به ما گفت دستگاه های لازم برای درمان بچه ام را ندارد و از من خواست که او را به بیمارستان دیگری ببرم. اما وضع مالی ام طوری نبود که بتوانم این کار را انجام دهم.

شما چه کردید؟ همسرم گفت برویم مشهد تا از

امام رضا (ع) ششای بچه مان را بگیریم. شب به مشهد رسیدیم. در مسافرخانه ای شب را سپری کردیم. چون هیچ پولی نداشتیم و بیکار بودم تصمیم گرفتم برای پیدا کردن کار به یکی از ارگان ها بروم و کمک بخواهم همسر را نیز بردم تا شاید او حرفی بزند و آنها راضی شوند.

بچه را هم با خودتان بردید؟ نه، او را در مسافرخانه خواباندیم و در حالی که پسر و دختر دیگرم هم داخل اتاق بودند آنجا را ترک کردیم. اما یکی دو ساعت بعد که به مسافرخانه برگشتم متوجه شدم که بچه تشنج کرده و نفس نمی کشد.

بعد چه کردید؟ از یک نفر پول قرض گرفتم و بچه را به دکتر بردیم اما بچه مرده بود. دکتر پرسید از کسی شکایت دارید یا خیر که همسرم گفت شکایتی ندارد و جواز دفن بچه صادر شد و او را در بهشت رضا دفن کردیم. بعد از آن ماجرا ۶ سال

این بین هم همسرم از او طرفداری کرد و گفت ما ۴ تا دختر داریم فکر کن این پسر هم دختر است و از او توقع کار کردن نداشته باش.

بعد چه اتفاقی افتاد؟ پسرم که رفت منم خانه را ترک کردم و به پارک رفتم. می خواستم شب را آنجا بمانم تا پسرم به خانه برگردد. دلم نمی خواست او بیرون از خانه باشد. اما هوا خیلی گرم بود و نتوانستم تحمل کنم و به خانه برگشتم. پسرم داخل خانه بود و با ورود من دوباره خانه را ترک کرد. بعد از چند روز هم پلیس مرا دستگیر کرد و گفت قتل انجام داده ای. همسرم و پسرم از من شکایت دروغین کرده بودند که من قتل مرتکب شده ام.

چرا آنها چنین شکایتی کردند؟ برای اینکه از دستم راحت شوند. من زیاد به آنها امر و نهی می کنم از دستم خسته شده اند با این شکایت می خواستند مرا به زندان بفرستند.

پریا ۲۰ ساله مادر بچه دانیال ۱۶ ساله شد!

پریا در حالی که ۲۰ سال داشت به خلوت یک نوجوان ۱۶ ساله رفت و از او باردار شد. حالا پریا، ۳۰ ساله در حالی که ۱۰ سال از ماجرای دوستی خیابانی با همسرش می گذرد به قاضی دادگاه خانواده گفت: ۱۰ سال قبل که به همراه یکی از دوستانم در خیابان قدم می زدیم، متوجه نگاه های نوجوانی ۱۶ساله شدم که این امر به یک آشنایی خیابانی انجامید. ابتدا ماجرای دوستی با دانیال را یک شوخی تلقی می کردم و گاهی در تماس های تلفنی به همراه دوستم و با گفتن جملات تمسخرآمیز بهانه ای برای خندیدن پیدا می کردم اما کم کم رابطه تلفنی من و دانیال به دیدارهای پنهانی در مکان های خلوت کشیده شد. حتی یک بار به خانه آن ها رفتم و در حالی که پدر و مادرش نبودند کارهایی را کردم که نباید می کردم. مدتی بعد وقتی برای درمان یک بیماری ساده به پزشک مراجعه کردم جملات پزشک معالج چون پتکی آهنین بر سرم فرود آمد و تازه فهمیدم که در این روابط پنهانی، باردار شده بودم. این گونه بود که به ناچار ماجرای دوستی خیابانی ام را به مادرم گفتم. اگر چه پدرم مرا طرد کرد اما از سوی دیگر با اعلام شکایت خانواده ام، دانیال تحت فشار قرار گرفت و مجبور شد با من ازدواج کند. او از نظر سنی کوچک تر از من بود و ما در بسیاری از مسائل با یکدیگر اختلاف نظر داشتیم با این حال سعی می کردم زندگی ام در آرامش طی شود اما خانواده همسرم نیز به خاطر این موضوع رفتار مناسبی با من نداشتند. درحالی که فرزند دوم نیز به دنیا آمده بود. هر روز حضور دانیال در منزل کم رنگ تر می شد گاهی او چندین شبانه روز هم سری به من و فرزندانش نمی زد. در ساعت هایی هم که در کنارم بود، نمی توانستم دعوا و مشاجره و توهین هایش را تحمل کنم. او می گفت در آن زمان و به خاطر ترس از آپروریزی و یا مجازات کیفری مجبور شد با من ازدواج کند در حالی که مرا دوست نداشت و تنها به خاطر هیجانانگیز و احساسات زودگذر دوران نوجوانی و هم چنین خودنمایی نزد دوستانش با من رابطه پنهانی برقرار کرد. او می گوید تو از اول هم انتخاب من نبود و من به خاطر این اختلاف سنی احساس ناقص بودن می کنم. زن جوان ادامه داد: با این همه، سرزنش های او و خانواده اش را به خاطر فرزندانشم تحمل می کردم اما ۳ روز قبل فهمیدم دانیال ۳ سال قبل دختر دیگری را به عقد خودش در آورده و صاحب فرزندی نیز شده است. حالا هم می خواهد فرزندانش را نزد همسرش ببرد و مرا طلاق بدهد.

مرد عاشق که بعد از یک درگیری زن مورد علاقه اش را با ضربات چاقو زخمی کرده و او را تا پای مرگ کشانده بود، پای میز محاکمه می رود.

این مرد جوان وقتی از زن مورد علاقه اش برای ازدواج جواب منفی شنید، با وارد کردن ضربات چاقو قصد کشتن او را داشت که زن با کمک یک راننده از مرگ نجات پیدا کرد.

هرچند متهم پیش از این، یک بار محاکمه شده و به حبس و پرداخت دیه محکوم شده بود، اما به دلیل اینکه از اتهام آدم ربایی تبرئه نشده بود، با اعتراض متهم پرونده اش به دیوان عالی کشور رفت و حکم نقض شد. به این ترتیب پرونده برای رسیدگی مجدد به دادگاه کیفری ارسال شد.

براساس محتویات پرونده، شهرپور سال ۹۵ یکپیکر نیمه جان زنی که با ضربات متعدد چاقو زخمی شده بود، از سوی یک راننده به بیمارستان منتقل شد. راننده جوان این زن را در حاشیه یکی از خیابان های منطقه ای در جنوب تهران یافته بود. پرستاران با توجه به کارت شناسایی زن جوان، متوجه شدند او شبی ۳۵ ساله است ولی از علت زخمی شدن شدید او اطلاعی در دست نبود، با این حال زن جوان تحت عمل جراحی قرار گرفت؛ هرچند به دلیل آسیب شدیدی که به اندام های حیاتی او وارد شده بود، پزشکان امید زیادی به زنده ماندن او نداشتند، اما زن جوان به طور معجزه آسا زنده ماند. شدت آسیب به او به حدی بود که هرگز مثل سابق سلامتی اش را به دست نیاورد و مدت زمان زیادی در بیمارستان بستری شد. شبی که در همان بیمارستان شکایت اولیه خود را مطرح کرده بود، پس از بهبودی به پلیس آگاهی رفت و به تشریح جزئیات ماجرا پرداخت. او گفت: چند سال بود از همسرم جدا شده بودم و با دخترم زندگی می کردم. یک سال قبل به عنوان مسافر سوار ماشین پسری

بلای وحشتناکی که محمود در عبدل آباد بر سر شبنم ۳۵ ساله آورد



جوان به نام محمود شدم. او که مجرد بود، سر صحبت را باز کرد و این شروع آشنایی ما بود. او چند بار به دیدنم آمد و پس از مدتی به من ابراز علاقه کرد و می گفت قصد ازدواج دارد.

این زن ادامه داد: ماجرای خواستگاری محمود را با خانواده ام در میان گذاشتم، اما چون مطلقه و صاحب فرزند بودم، برادرم با این ازدواج مخالفت کرد و گفت که نباید انتخابی بکنی که دوباره موجب شکست شود.

تو باید حتما مسئله داشتن فرزند را در نظر بگیری و بدانی که تصمیم ات روی دیگران هم تأثیر می گذارد. بنابراین ازدواج کردن تو درست نیست. به دلیل مخالفت های برادرم بود که از محمود برای مهلت خواستم تا برادرم را راضی کنم، ولی محمود برای ازدواج با من عجله داشت و می گفت با بدقولی هایم قصد اخذ از او را دارم. او درک نمی کرد که من چه مشکلاتی دارم و خانواده ام به شدت روی من کنترل دارند و چون یک بار شکست خوردم، نمی توانم دوباره بدون اجازه آنها ازدواج کنم.

او در تشریح جزئیات ماجرا گفت: آن روز می خواستم برای خرید به عبدل آباد بروم. به همین دلیل محمود با ماشین دنبالم آمد. او در بین راه بار دیگر حرف ازدواج را پیش کشید. من از حرف های تکراری او عصبانی شدم و گفتم لازم است تا چند ماه دیگر صبر کنیم. او هم یک دفعه به سمت خیابانی خلوت رفت و داخل ماشین با چاقو به جاتم افتاد و مرا زخمی کرد. او من را از ماشین بیرون انداخت و رفت و یک راننده دلسوز مرا به بیمارستان رساند. حالا معده و روده ام آسیب دیده و یکی از کلیه هایم را از دست داده ام. دیگر امکان بارداری نیز ندارم و آسیب دیدگی های کمر و گردنم جدی است.

با شکایت این زن، پسر جوان بازداشت شد و در شعبه ۱۱

فاضل به زینب می گفت بدنت را تکه تکه خواهم کرد!

وحشت از شلاق اسب!

من با کارگری و آپروداری توانستم چهار فرزندم را بزرگ کنم و آن ها را به سر و سامان برسانم. هنوز هم صدای فاضل در گوشم می پیچد که می گفت تو را می کشم و بدنت را تکه تکه می کنم و برای برادرت می فرستم یا با خودرو تو را ز می گیرم! او با این تهدیدها هر روز پول کارگری ام را می گرفت تا مواء مخدر تهیه کند. او حالا مواد مصرفی اش شیشه شده و دیگر امنیت جانی ندارم. این همه سال را به خاطر فرزندانشم تحمل کردم ولی حالا با داشتن چهار نوه نمی توانم رفتارهای خشن و وحشتناک او را نادیده بگیرم و به زندگی ام با او زیر یک سقف ادامه بدهم.

و پس از برخورد با یک دستگاه موتورسیکلت و مرگ راکب آن، از محل گریخته بود. ولی باز هم چون حالت طبیعی نداشت، کامیون را به دیوار کوبیده بود که توسط پلیس دستگیر و روانه زندان شد. «فاضل» محکوم به پرداخت دیه شد و به همین دلیل حدود پنج سال در زندان ماند تا این که مادرش منزل مسکونی اش را فروخت و بعد از پرداخت دیه، با بقیه آن خانه ای نقلی در کوچه بن بست حاشیه شهر خرید تا در آن زندگی کنیم. او بعد از آزادی گستاخ تر از گذشته شده بود و مرا تهدید می کرد که دیگر نمی ترسم و همه نوع کار خلاف انجام می دهم.

زندگی مجبور شدم در خانه های مردم کارگری کنم تا بتوانم خرج و مخارج خود و دو فرزندم را تأمین کنم. زمانی که همسرم به منزل باز می گشت با شنیدن صدای شیشه اسب اش بدتم به لرزه می افتاد و خیلی زود بساط استعمال مواد مخدرش را آماده می کردم و گرنه باید با همان شلاقی که بر بدن اسب اش می نواخت من هم کتک می خوردم و دم برمی آوردم.

سال ها بعد فاضل شاگرد راننده تانکر فاضلاب شد ولی مدت زیادی از کارش گذشته بود که پشت میله های زندان افتاد چرا که او به خاطر مصرف مشروبات الکلی کنترلش را از دست داده

سانحه رانندگی از دست دادم و به ناچار به منزل برادرم رفتم تا با آن ها زندگی کنم. ۱۴ سال بیشتر نداشتیم که پای سفره عقد نشستیم و با هزار امید و آرزو پا به خانه فاضل گذاشتم. فاضل با درشکه اسبی خود مشغول کار بود و درآمد اندکی داشت. پدر و مادر او نیز از یکدیگر جدا شده بودند و فاضل نزد مادرش بزرگ شده بود. بعد از عروسی، ما هم در خانه مادرشوهرم ماندیم و زندگی مشترکمان را آغاز کردیم. خیلی زود متوجه اعتیاد فاضل شدم اما چاره ای جز سکوت نداشتیم چرا که بی کس و تنها بودم. این بود که برای تأمین هزینه های

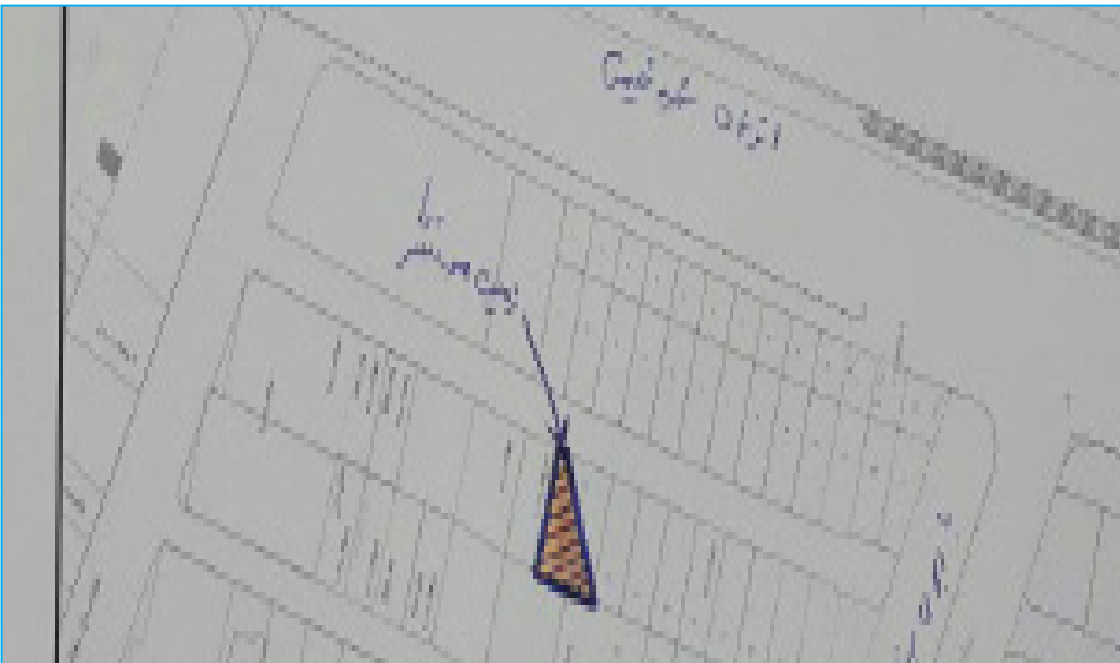
نمی خواهم در آستانه میان سالی برجسب زن مطلقه بر پیشانی ام نمایان شود اما دیگر چاره ای ندارم، فرزندانش را با هزار بدبختی و فلاکت به خانه بخت فرستادم و حالا خودم مانده ام و همسر معتاد و مفت خورم که درتمام مدت ۳۶ سال زندگی مشترکم از فحاشی ها و کتک های بی رحمانه و حشیانه او بی نصیب نبودم.

زن ۵۰ ساله ای به نام زینب که غبار غم بر چهره چین و چروک خورده اش نشسته بود، خسته از کار و سختی های روزگار به مشاور اجتماعی کلاتری پنجن مشهد گفت: کودکی شش ساله بودم که پدر و مادرم را در یک

آگهی تفکیک زمین

نظر به اینکه آقای علی غلامی فرزند کرم قصد تفکیک زمین مورد ادعای خود به مساحت تقریبی ۲۵۰ متر مربع واقع در محله بید (غرب خیابان شهروند) مطابق کروکی ذیل را دارد لذا چنانچه اشخاص حقیقی یا حقوقی مدعی مالکیت اراضی مذکور می باشند یا قبلا اراضی مورد نظر را خریداری نموده اند حداکثر ظرف مدت پانزده روز از تاریخ انتشار این آگهی، گواهی تقدیم دادخواست حقوقی و یا در صورت داشتن سند رسمی گواهی اعلام شکایت به مراجع ذی صلاح قضایی، را به واحد املاک شهرداری لامرد تحویل نمایند. بدیهی است پس از پایان مهلت مذکور مراحل قانونی تفکیک انجام خواهد شد و شهرداری هیچگونه مسئولیتی در قبال ادعای احتمالی اشخاص نخواهد داشت.

واحد املاک شهرداری لامرد



آگهی تفکیک زمین

نظر به اینکه آقایان هاشمی، رضوی و حسینی قصد تفکیک اراضی مورد ادعای خود به مساحت تقریبی ۵۹۲۰ متر مربع مشهور به اشتری تحت پلاک ۲۳۸۴ واقع در شمال محله سورغال (جنوب اتوبان شهید نعیمی، شرق خیابان بهارستان) مطابق کروکی ذیل را دارد لذا چنانچه اشخاص حقیقی یا حقوقی مدعی مالکیت اراضی مذکور می باشند یا قبلا اراضی مورد نظر را خریداری نموده اند حداکثر ظرف مدت پانزده روز از تاریخ انتشار این آگهی، گواهی تقدیم دادخواست حقوقی و یا در صورت داشتن سند رسمی گواهی اعلام شکایت به مراجع ذی صلاح قضایی، را به واحد املاک شهرداری لامرد تحویل نمایند. بدیهی است پس از پایان مهلت مذکور مراحل قانونی تفکیک انجام خواهد شد و شهرداری هیچگونه مسئولیتی در قبال ادعای احتمالی اشخاص نخواهد داشت.

واحد املاک شهرداری لامرد

